

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال سوم - بهار و تابستان ۱۳۸۴

مولوی از دید شبلی

دکتر سیده خورشید فاطمه حسینی
دانشگاه دهلی

چکیده

سیمای تابناک مولانا و شعر عارفانه وی در هندوستان همیشه برای منتقدین ادب و اهل سلوک جاذبه خاصی داشته و دارد. در اینجا شرح های بسیاری بر مثنوی نوشته شده و به زبانهای مختلف مانند اردو، هندی، انگلیسی، و غیره ترجمه شده است. شاعران هند در مثنوی نگاری ازو بهره برده اند. اکنون نیز فضلا و دانشوران آثار گرانبهایی در باره وی می نگارند.

علامه شبلی در شعر العجم درباره احوال و آثار مولانا بحث کرده است و کتابی به نام «سوانح مولانا روم» نگاشته است. در این مقاله کوتاه نظرات شبلی در باره ویژگی های شعری مولانا بررسی شده است.

واژگان کلیدی: مولانا، مثنوی، شبلی، شعر عارفانه

مقدمه

در ایران از زمان رودکی تا زمان مولانای روم شعر بیشتر مدحی بود. مولانا روم شاعری را به عنوان وسیله معاش دوست نداشت و آن را بر بنای ضرورت اختیار کرده بود چنانکه او خود می‌نویسد: «از بیم آنکه ملول نشوند شعر می‌گویم واللّه که من از شعر بیزارم. در ولایت ما، و قوم ما، از شاعری ننگ تر کار نبود» (سپه سالار، بی تا: ۳۴ - ۳۵)

شاعران بزرگ مانند انوری، خاقانی، ظهیر فاریابی و کمال اسماعیل و غیره در غزلهای خود مدح و ستایش دارند ولی شعر مولانا از مدح و ثنا پاک است. شبلی می‌نویسد این جنبه غزل زیاد پیشرفت نکرد؛ برای اینکه مایه غزل سوز و گداز درونی است و آنان که با عشق سر و کار نداشتند و فقط برای معاش شعر می‌گفتند اشعارشان عاری از سوز و جوشش درونی بود و اشعار انوری، خاقانی، عبدالواسع جبلی، مسعود سعد سلمان نشانگر این حقیقت است.

شبلی اعتقاد دارد که در شعر فارسی درد و اثر سوز و گداز مرهون صوفیه است. شعرا در واقع این مایه عشق و محبت را از تصوف گرفته‌اند و برای اظهار درد دل رباعیات و قصاید و مثنویات سرودند و غزل در حالت سادگی بر قرار ماند. در قرن هفتم هجری بعد از زوال دولت سلجوقیه بازار بذل و بخشش و صله گستری سرد شده بود؛ به همین جهت شعرا به جای قصیده متوجه غزل شدند. در میان شاعران تعدادی عواطف عاشقانه داشتند به این سبب در کلامشان خود به خود آن عوامل رو نما شد که جان غزل بود.

شبلی مولانا روم را شاعر ایده آل خود می‌داند. اگر چه به عنوان شاعر غزل گو نمی‌توان او را با سعدی و عراقی مقایسه کرد ولی در میان سعدی و عراقی او را به عنوان پیشگام مطرح می‌کند. از دید شبلی آنهایی که غزل را حرفه قرار داده‌اند برای غزل الفاظ و مضامین و ترکیبهای خاص تعیین کرده‌اند و هرگز از این حدود بیرون نمی‌روند بر خلاف این مولانا پایند این شرایط نیست و او الفاظ نا مأنوس و ثقیل را که آن در قصیده آوردن بسیار مشکل است با شهامت در غزل به کار می‌برد. شبلی یکی از خصایص غزل را معنی مجازی می‌داند ولی می‌گوید که در شعر مولانا مطلبی برای رندان و هوسبازان وجود ندارد.

ویژگی غزل مولانا از دید شبلی

در کلام مولانا چند خصوصیت عمده دیده می شود. بعضی غزلهای مولانا در وضعیت و کیفیت خاصی سروده شده است و غزلهای مسلسل او بیانگر حالت شیفتگی خاص مولانا است؛ در نتیجه ویژگی خاص غزل که آوردن ابیات فردفرد و جدا باشد در آن دیده نمی شود به طور مثال او در عالم جوش و مستی شبها بیدار می ماند و تمام آن کیفیتها را عیناً در قالب شعر ارائه می کند.

دیده خون گشت و خون نمی خسپد دل من از جنون نمی خسپد

مرغ و ماهی زمن شده حیران کاین شب و روز چون نمی خسپد

یا وقتی در حالت نماز، بی خودی بر او طاری می شود این حالت را در چندین بیت می گوید:

چو وضو به اشک سازم بود آتشین نمازم در مسجدم بسوزد چو درو رسد اذانی

به خدا خبر ندارم چو نماز می گذارم که تمام شد رکوعی که امام شد فلائی

یا وقتی که غرق عرفان الهی می شود:

روز و شب را از میان برداشتند آفتابی با قمر آمیختند

رنگ معشوقان و رنگ عاشقان جمله همچون سیم و زر آمیختند

خصوصیت دیگری که در کلام مولانا دیده می شود شور و هیجان و بیخودی است که در کلام دیگران به این صورت نیست. این شور و بیخودی مولانا در طبیعت وی از طرف خدا به ودیعه گذاشته شده بود و در صحبت شمس تبریز به صورت دیگری متجلی شد. از اشعارش پیداست که او عاشق کامل بود و حتی چیزهایی که خلاف متانت و وقار بود با اصرار در اشعارش می آورد. در همین زمینه شبلی جای دیگر وضع معشوق عرب و ایران را مقایسه کرده می نویسد که « معشوق عرب حریم نشین عفت و عصمت است و محبوب ایران شاهد باز و مبتدل است ». (شبلی، ۱۹۲۴: ۶۷)

شبلی کیفیت عاشق و معشوق را بررسی کرده که او چه طور خود را با معشوق خود مقایسه کرده است همین طور وضعیت عاشق نیز فرق می کند در عرب عاشق و معشوق هر دو پاکبازاند و در ایران چنین نیست عاشق اینقدر خوار می گردد که خود را سگ کوچه قرار می دهد و شاهد از بیت زیر می آورد:

سحر آمدم به کویت به شکار رفته بودی تو که سگ نبرده بودی به چه کار رفته بودی

شنیده ام که سگان را قلاده می بندی چرا به گردن حافظ نمی نهی رسنی

او وجدان شخصی خود را بیان کرده است که محبوبش ازو چقدر کناره گیری می کند و او اگر به جای محبوب می بود تحمل اینقدر بی اعتنایی ازو ممکن نبود و همه آرزوهای معشوق خود را بر آورده می ساخت. شبلی استدلال از شعر مولانا آورده است به طور مثال می گوید:

گر بدین زاری تو بودی عاشق و من هر زمان
بر دلت بخشیدمی و بوسه ای بخشیدمی
ور تو بودی همچو من ثابت قدم در راه عشق
بر تو هرگز چون تو بر من دیگری نگزیدمی
گرچه بر جور و جفای تو مرا قدرت بدی
یا ز خلقم شرم بودی یا ز حق ترسیدمی
یا جای دیگر می گوید:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
خصوصیت بزرگ شاعری مولانا منظر کشی است؛ چنانکه در حالت عشق و محبت، به تمام حالت های سوز و گداز و کیفیت های درونی را که بر دل عاشق می گذرد طوری ادا می کند که به صورت تابلو مجسم می گردد و این منتهای کمال شاعری است؛ مثلاً در حالت انتظار وقتی عاشق روبروی معشوق قرار می گیرد. عاشق که در عالم خود باختگی است نمی تواند آمدن دوست و دیدن او را بپذیرد و با شگفتی صحنه ای زیبا را پیش روی خواننده می گذارد:

یار در آمد ز در خلوتیان دوست دوست دیده غلط می کند، نیست غلط اوست اوست
و یا مثال دیگری از غزل مولانا:

ای خداوند یکی یار جفاکارش ده دلبری، عشوه گری، سرکش و خونخوارش ده
چند روزی ز پی تجربه بیمارش کن با طیبیان دغاپیشه سروکارش ده
تابداندکه شب ما، به چه سان می گذرد درد عشقش ده و عشقش ده و بسیارش ده

شبلی در مقام تصوف، فنا و بقا هر دو را در مقابل هم قرار می دهد و می گوید که در مقام فنا بر سالک کیفیت خضوع و خشوع و عجز و انکسار غالب می شود و بر خلاف این کیفیت سالک پر از جلال و عظمت است. مولانا به همه صفات متصف است به همین جهت در کلامش

جلال، ادعا، بی باکی و بلند آهنگی اینقدر زیاد است که در دیگر صوفیان به این خوبی دیده نمی‌شود همین بود که میرزا غالب با شنیدن شعر زیر از مولانا سر حال می‌شد و به وجد می‌آمد:

به زیر کنگره کبریاش مردانند فرشته صید، پیمبر شکار و یزدان گیر

صفت پنجم که در غزل مولانا جلوه گر است اعتقاد به وجود، روح، معاد، و سزا و جزاست شبلی می‌گوید عمر خیام در رباعیات خود با دلایل شاعرانه این حقیقت را انکار کرده است که آدم مانند خس و خاشاک نیست که اگر یک بار بمیرد و از بین برود بار دیگر بروید ولی مولانا این گونه آراء را قبول نکرده در بیت زیر می‌سراید:

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرسد چرا به دانه انسانیت این گمان باشد
من نه خود آمدم اینجا که به خود باز روم هر که آورد مرا باز برد در وطنم

در تصوف در باره روح این اختلاف همیشه بوده است؛ مثلاً از دید متکلمین روح از ترکیب عنصری به وجود آمده است و بعد از مردن فنا می‌شود و روز قیامت روح دوباره با جسم پیوند می‌یابد. طبق نظر حکماء اسلام روح با جسم ظاهر می‌گردد ولی فنا نمی‌شود. از دید اشراقیون روح امری قدیمی است و همیشه باقی خواهد ماند. به نظر صوفیه روح ازلی و ابدی است ولی در افراد انسانی یک جوهر واحد بسیط است. در مکتب صوفیه همه مانند طفل نافهم هستیم و درک آن برای ما مشکل است:

چونکه با اطفال کارت اوفتاد هم زبان کودکان باید گشاد
کم نگرده فضل استاد از علو گر الف چیزی ندارد گویداو

از دید شبلی مولانا روح را در دو مرحله گذاشته است روح حیوانی و روح انسانی. مولانا می‌سراید:

غیر عقل و جان که در گاو و خر است آدمی را عقل و جانی دیگر است

علاوه بر این یک روح دیگر است که از همه بلندتر و بالاتر است و آن روح مخصوص انبیا و اولیاست:

باز غیر عقل و جان آدمی هست جانی در نبی و در ولی

چنانکه به نظر می‌رسد اصلاً روح اینگونه تقسیم ندارد و امر رب همیشه امر رب است و انسان عالم اکبر است و مسئله کبریایی عالم فقط و فقط عقل است که شناخت خوب و بد را می‌داند.

شبلی از سوی مولانا هم دفاع کرده است و هم به معترضین پاسخ داده است. این حقیقت

است که مولانا حدیقه و منطق الطیر را پیش نظر داشته و مثنوی را سروده است چنانکه خود گوید:

ترک جوشی کرده ام من نیم خام
از حکیم غزنوی بشنو تمام
در الهی نامه گوید شرح این
آن حکیم غیب و فخر العارفین
و بعضی جاها از اشعار حدیقه در مضمون توارد شده است:

روح با عقل است و با علم است یار
روح را با ترکی و با تازی چه کار
با وجود اینکه حدیقه و منطق الطیر پیش نظر مولانا بود شبلی فکر می کند که این انکسار و
نیک نفسی مولانا است که شعر را از حدیقه نقل کرده است و رنه مثنوی را با حدیقه و منطق الطیر
همان نسبت است که قطره را با گوهر. چرا که آن همه اسرار و حقایق که در مثنوی شرح شده
است در حدیقه معدوم است:

از در چشم تا به کعبه دل
عاشقان را هزار و یک منزل
تو همی گویی مرا دل نیز هست
دل فراز عرش باشد نه به پست
طبق گفته حدیقه دل تا وقتی که آلوده هوا و هوس است دل نیست ولی در نظر مولانا دل
آن شیء است که از تزکیه آن ادراک حاصل می شود که این ادراک به وسیله حواس حاصل نمی شود:
آینه دل چون شود صافی و پاک
نقشها بینی برون از آب و خاک
در حدیقه حکیم سنایی ناله نی به این صورت توصیف شده است:
ناله نی ز درد خالی نیست
شوق از روی زرد خالی نیست
همین مضمون را مولانا چنین بیان می کند:

بشنو از نی چون حکایت می کند
وز جدائی ها شکایت می کند
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست
علّامه شبلی ایجاز بیان مولوی را بسیار دوست دارد. مضمونی را شیخ سعدی در گلستان با
تمام زیبایی آورده است « لیلی را به چشم گوشه مجنون بایستی نگریست » مولانا که در فصاحت
و بلاغت از سعدی فزون تر است لیلی را مخاطب قرار می دهد، و به ایجاز و با عبارت « مجنون
نیستی » همه چیز را می گوید و می گذرد و در بلاغت و جامعیت بی نظیر می ماند:
آن خلیفه گفت کای لیلی تویی
کز تو مجنون شد پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی
گفت خامش شو که مجنون نیستی

کتابی که مقبول خاص و عام می شود بر دو نهج است، یکی سادگی و دل آویزی بیان، دوم در دسترس بودن مضامین برای خاص و عام. در نتیجه در بین عوام و خواص شهرت می یابد و رفته رفته مقبولیت کتاب در اجتماع عمومی می شود. مقبولیت مثنوی نیز همین طور است :

در تصوف می شود شیرین کلام زان که باشد در گنه لذت تمام

علامه شبلی تمام افکار مسائل اسلامی و فقهی را که در مثنوی وجود دارد مورد بحث قرار داده و ضمن طرح ویژگی شعری می نویسد که مولانا در شاعری اهل هنر نیست به همین جهت در کلامش روانی، برجستگی، نشست الفاظ، حسن ترکیب که مخصوص سبک اساتید بزرگ است دیده نمی شود اکثر و بیشتر الفاظ غریب و نامأنوس، تعقید لفظی و فک اضافت که « در مذهب شعر در حکم گناه صغیره» است را اینقدر به کار برده است که طبیعت مایل به وحشت می گردد ولی با وجود این شعر مولانا برجسته و دل آویز است:

گفت ما اول فرشته بوده ایم راه اطاعت را به جان پیموده ایم

پیشه اول کجا از دل رود سر اول کی زدل زایل شود

شبلی در مورد قصه سرایی مولانا می نویسد که در مثنوی مولانا چند حکایت و روایت هست که اصلاً حقیقی نیست بلکه غرض از سرودن نتایج آن است مثلاً باری مجنون برای ملاقات کردن لیلی بر ماده شتر روان گردید آن شتر نوزادی داشت وقتی که مجنون در خیال لیلی غرق می شد مهار شتر از دست او پایین می افتاد. شتر فکر می کرد. که مجنون غافل است در محبت بچه خود رو به سوی خانه می کرد بعد از چند ساعت مجنون چون به هوش می آمد رو به سوی خانه لیلی می کرد، در این کشمکش چند ماه گذشت و منزل طی نشد:

میل مجنون پیش آن لیلی روان میل ناقه از پس کره اش دوان

یک دم ار مجنون ز خود غافل بدی ناقه گردیدی و واپس آمدی

عشق و سودا چونکه پر بودش بدن می نبودش چاره از بیخود بدن

لیک ناقه بس مراقب بود و چست چون ندیدی او مهار خویش سست

فهم کردی زو که غافل گشت و دنگ روبه پس کردی به کره بی درنگ

چون به خود باز آمدی دیدی زجا کوسپس رفته است بس فرسنگها

در سه روزه ره بدین احوالها مانند مجنون در تردد سالها

گفت ای ناقه چو هر دو عاشقیم
ما دو ضد بس همره نالایقیم
نیست بر وفق منت بهرو بهار
کرد باید از تو دوری اختیار
تا تو باشی بامن ای مرده وطن
پس ز لیلی دور ماند جان من
راه نزدیک و بماندم سخت دیر
سیر گشتم زین سواری سیر سیر
سرنگون خود را ز اشتر درفگند
گفت سوزیدم زغم تا چند چند
از این داستان مولانا کشاکش نفس و روح را استنباط کرده است:

جان گشاید سوی بالبالها
در زده تن در زمین چنگالها
این دو همره یک دگر را راهزن
گمراهان جان کو فرو ناید ز تن
میل جان در حکمت است و در علوم
میل تن در باغ و راغ است و کروم
میل جان اندر ترقی و شرف
میل تن در کسب اسباب و علف

نتیجه

به نظر شبلی مولانا به شور و حال درونی در غزل توجه داشت و شعرهای پر سوز و گدازی دارد. منظره سازی هم در شعر او بسیار خوبست. همچنین به قصه پردازی هم توجه کرده است و در همه اشعار او از مثنوی و غزل، کاربرد آیات و احادیث قرآنی به چشم می خورد. مباحث بسیاری هست که در شعر مولانا می تواند مورد بررسی قرار گیرد ولی برای پرهیز از دراز گویی فقط ویژگی های شعر وی مورد بحث قرار گرفته است.

منابع

- ۱- انتظام، فرح (۱۳۴۵ هـ) عشق مولانا. بی جا.
- ۲- سپه سالار، فریدون بن احمد (بی تا) رساله. تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال.
- ۳- شبلی نعمانی، محمد (۲۰۰۲ م) سوانح مولانا روم. لاهور: مجلس ترقی ادب اردو.
- ۴- _____ (۱۹۲۴ م) شعر المعجم (ج ۵-۱). لاهور: مطبع کریمی.
- ۵- شجره، حسین (۱۳۱۶ هـ) شخصیت مولوی. تهران: اتحادیه.
- ۶- شکیل الرحمن (۲۰۰۲ م) مولانا رومی کی جمالیات. هریانه: عرفی پبلیکیشن.
- ۷- عبدالسلام، محمد (بی تا) افکار رومی. دهلی نو: مکتب جامعه.
- ۸- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۱۰ هـ) مولانا جلال الدین محمد. تهران: چاپخانه مجلس.